

# جامعه‌شناسی شعر نظامی

دکتر رضا انزایی نژاد - استاد دانشگاه فردوسی مشهد

کرده، ببینیم پدران و پدربزرگان ما چه‌گون می‌زیستند، چه‌سان می‌گریستند و در سوگ چه می‌پوشیدند و در سوگ چه می‌نوشیدند... جامعه‌شناسی ادبی همین است و حرمت و اهمیتش نیز آشکار.

اینک به‌طور گذرا به نظامی و جامعه‌شناسی شعر او می‌پردازم: ناگفته معلوم است شاعری چون حکیم گنجه که سخن را چندان ارج می‌نهد که آن را نخستین آفریننده می‌داند و بی‌سخن برای جهان آوازه‌یی نمی‌بیند، او که منطقی‌ترین و زیباترین تعریف را از شعر به‌دست داده، سخن را به کبوتری مانند می‌کند که اندیشه بر پر وی بسته شده، او که علت غایی آفرینش را سخن می‌شناسد و شاعر را هزاردستان عرش الهی می‌شمارد و سخن‌پروری را سایه‌یی از پایه‌ی پیغمبری می‌بیند و در صف آفریدگان خداوند، شاعر را پس از پیامبران قرار می‌دهد او که به شاعر آگاه از خویشتن خویش، پایگاهی می‌بخشد که آسمان در برابرش سر تعظیم فرود می‌آورد و از این‌که آب و رونق سخن، به‌دست سخن‌سرایان سخن‌فروش پیام‌مال می‌شود، خروشی غماگین سر می‌دهد... به یقین، شعر چنین شاعری، لبریز از مایه‌های واقفیت و بیانگر حقیقت و عینیت زندگی و منظر و مجلای بنیادهای دید و شناخت جامعه خواهد بود از نوع: هستی‌شناسی، جهان‌بینی، انسان‌شناسی، اندیشه‌های دینی و اجتماعی، آداب و رسوم و اخلاقیات و سیاست و اقتصاد، و در یک کلمه، هرآن‌چه به‌گونه‌یی زنده با آدمی بستگی و با جامعه پیوستگی دارد.

هستی‌شناسی - عصر نظامی و به‌تبع، خود نظامی در برابر چیستان هستی هم‌چنان متخیر است:

در این چنبر گشایش چون نمایم  
چو نگشادش کسی، ما چون گشایم  
خسرو و شیرین  
نظامی نیز هم‌چون گذشتگان می‌بیند که «کس نیست که این  
گوهر تحقیق بسفت» و «زین تعبیه جان هیچ کس آگه نیست» لذا به  
ناتوانی خویش و قصور دانش انسان اعتراف کرده می‌گوید:

چون وضع جهان ز ما محال‌ست  
چو نیش برون‌تر از خیال‌ست  
در پسرده‌ی راز آسمانی  
سری‌ست ز چشم ما نهانی  
چندان که جنیبه رانم آن‌جا

پی برد نمی‌توانم آن‌جا  
لیلی و مجنون، تصحیح ثروتیان، ص ۴۲

لذا حکم این است:  
نه زین رشته سر می‌توان تافتن

نه سر رشته را می‌توان یافتن  
اقبال‌نامه

□ جوهر شعر، آمیزه‌ی احساس و خیال است، احساس هم‌چون دانه‌یی از برون در جان شاعر می‌افتد و در نهانگاه دل با شیرهی جان پرورده شده، در لحظه‌یی خجسته به‌صورت مرواریدی از دریای جان به کناره افکنده می‌شود. پس شعر فرزند جان است. شعر حلال‌زاده، رنگ زمان خود دارد؛ شعر اصیل، آینه‌ی روزگار است. خویشتن است. نبض شعر شاعر آگاه، در شادی مردم، شادمانه می‌زند و در غم آن‌ها غمگانه. شاعر اگر فرزند زمان خویشتن باشد، در بزم و سوگ مردم پایکوبی می‌کند و در عزا و سوگ آن‌ها اشک می‌ریزد. این‌که گفته‌اند: «شعر آینه‌ی زمان خویش است»، چنین شعری است. چنین شعری روایت شاعرانه‌ی تاریخ است، پژواک مغز و دل است، هم‌آوایی تاریخ و تخیل است. چنین شعری اگر هم در پایانش تاریخ سرایش ننشیند، کلمه‌کلمه‌ی شعر فریاد برمی‌آورد که در چه سالی، کدام سرزمینی و در چه احوالی زاده و سرود شده.

توان گفت هرچند آفریدگار شعر، شاعر است، لیکن مایه و الهام‌بخش آن، مردم و جوهر زندگی است. پس حلال‌زادگی شعر بسته به پیوند شعر با مردم و زندگی است. شعر شاعر جدا از مردم و خوی کرده به برج عاج فرمانروایان، گل کاغذی است. گل کاغذی ممکن است فریبنده باشد، اما نه رایحه‌ی دل‌انگیز دارد و نه لطافت چشم‌نواز. گل باید ریشه در خاک داشته باشد و برگ و ساقه در زیر ریزش باران و تابش آفتاب گسترانیده باشد.

این سخن، سخنی راست و بهنجار است که هیچ پدیده‌ی هنری - از آن جمله شعر - در خلأ به‌وجود نمی‌آید؛ بلکه حاصل تأثرات هنرمند و شاعر است از عوارض و عوامل بیرونی. اما این، از شگفتی‌ست که نویسنده و شاعر از یک سو، زیر تأثیر محیط و فرهنگ اجتماع است و از سوی دیگر، خود، عوامل و عوارض بیرونی و محیط را زیر تأثیر خود دارد: دگرگون می‌شود و دگرگون می‌کند.

پیوند همگن میان ساخت جامعه و اثر ادبی مقوله‌ی «جامعه‌شناسی ادبی» را پیش می‌کشد و محققان را بر آن می‌دارد تا به رابطه‌ی اثر ادبی و جامعه پرداخته از آثار ادبی، نورتابی به‌دست آورده به گذشته بنگرند و به‌قول پله خانف «معادل اجتماعی اثر ادبی» را پیدا کنند.

به‌نظر می‌رسد چنان‌چه چراغ روشن تحقیق از یافته‌ها و داده‌های دانش جامعه‌شناسی در دست باشد، حتا از مجامله‌آمیزترین مدایح، و از لابه‌لای تمجیدها و ستایش‌ها و از زیر نه کرسی فلک‌زیر پای قزل‌ارسلان نیز می‌توانیم به واقفیت‌ها و حقایق تلخ و شیرین گذشته پی ببریم.

بنابراین ضمن این‌که صراحتاً باید بگوییم که بحث در مقوله‌های دستوری، گفت‌وگو از مباحث بدیعی و بلاغی و بافت و ساخت کلام، کشف ظرایف سخن و دقایق معنی در آثار ادبی و شعر شاعران هرگز نه بس است و نه بسنده، اضافه می‌کنیم که جای آن هست که از این همه آثار کهن ادبی - چاپی و خطی - نورتابی به گذشته پیدا

همه در کار خویش حیران اند چاره جز خامشی نمی‌دانند  
هفت پیکر  
و هر چند از جهت این سرگستگی و ناتوانی در برابر اسرار  
آفرینش به خیام نزدیک می‌شود که:

با عاجزی چنین که ماییم اسرار فلک کجا گشاییم  
لیلی و مجنون  
اما با اعتقاد به ذات پروردگار خود را از این دریای تحیر به پایاب  
تدین می‌کشاند و در مقابل سامان و هنجار آفرینش و آفریدگار، سر  
فرود می‌آورد که:

این هفت حصار بر کشیده بر هزل نباشد آفریده  
لیلی و مجنون، ص ۴۰  
و این تعبیریست از بیان قرآن که: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» و  
اعتقاد نظامی است که هستی را پاره نمی‌بیند و آدمی را دُر و «گهر  
تاج هستی» می‌شمارد و آفریده بر اصلی و هستی پذیرفته برای  
غایتی می‌بیند و می‌گوید:

کار من و تو بدین درازی  
کوتاه کنم که نیست بازی  
دیباچه‌ی ما که در نورد است

نز بهر هوی و خواب و خورد است  
و زیر و بم نوای این ابیات با حرف حرف آیه‌ی «افحسبتم ائما  
خلقناکم عبثا...» (۱۱۵- مؤمنون) هم‌نواپی دارد.

تقدیر و سرنوشت - نظامی از این‌که می‌بیند بسیار  
سخت‌کوشی‌ها و تدبیرها، به پیروزی و فرجام خجسته نمی‌انجامد و  
از سوی دیگر بسا که رنج ناپرده به گنج می‌رسند به تقدیر دل  
می‌بندند و قضا را بر همه چیز حاکم می‌شمارد:  
گر کنی صد هزار بازی چست

نخوری بیش از آن که روزی توست  
هفت پیکر

و یا:

به دریا در آن کس که جان می‌کند  
هم آن کس که در کوه کان می‌کند  
کس از روزی خویش درنگ‌گذرد

به اندازه‌ی خویش روزی خورد  
اقبال‌نامه، تصحیح وحید دستگردی، ۱۵۵  
اعتقاد این است که در روز جام‌بخشان، بد روزی و بهروزی بر  
پیشانی هر کسی رقم خورده:

چو دولت دهد بر گشایش کلید ز سنگ سیه گوهر آید پدید  
اقبال‌نامه، ص ۲۶  
در مقابل سرنوشت جز تسلیم راهی نیست و از سرشت گریز و  
گریزی نه، بیان این عقیده‌گاه چندان صراحت پیدا می‌کند که بوی  
جبر محض شنیده می‌شود:

سرشت مرا کافریدی ز خاک  
سرشته تو کردی ز ناپاک و پاک  
اگر نیکنم و گر بدم در سرشت

قضای تو این نقش درم بهشت  
شرف‌نامه، تصحیح وحید، ۱۲

و:

جز این نیستم چاره‌یی در سرشت  
که سر بر نگردانم از سرنوشت

گر آسوده، گر ناتوان می‌زیم

چنان کافریدی چنان می‌زیم  
شرف‌نامه، ص ۸  
و در یک‌جا، در مقابل سؤال مقدر، که «گر حکم همان‌ست که  
رفته، آدمی چه می‌خواهد و چه می‌کند؟» با طنزی رقیق می‌گوید:

به حکمی که آن در ازل رانده‌یی  
نگردد قلم زان چه گردانده‌یی  
ولیکن به خواهش من حکم کنش

کنم زین سخن‌ها دل خویش خوش  
شرف‌نامه، ص ۹  
ناپایداری جهان - نظامی دنیا را گذران و نادل بستنی می‌بیند:  
جمله‌ی دنیا ز کهن تا به نو

چون گذرنده است نیرزد دو جو  
مخزن‌الاسرار، ۱۸۸

و:

خیز و بساط فلکی درنورد  
زان که وفا نیست در این تخت نرد  
مخزن‌الاسرار، ۱۸۹

چون دنیا هماره، داده‌هایش را به سماجت باز پس می‌گیرد، پس  
همان سان که حضرت‌علی فرموده باید این عجزه را که در عقد  
بسی داماد است سه طلاق گفت:

آن کیست که او ستدت نینداخت  
و آن پُرشده چیست کو نپرداخت  
غولی‌ست جهان فرشته پیکر

تسبیح به دست و تیغ در بر  
هان نفریبید این عجزوت

چون خود نکند کبود و کوزت  
لیلی و مجنون، ۳۲۸  
نظامی در این‌گونه موارد به گونه‌یی زهد سنایی‌وار می‌گراید و  
سعادت را در گسستن می‌داند:

خط به جهان درکش و بی‌غم بزی  
دور شو از دور و مسلّم بزی  
مخزن‌الاسرار، ۱۹۰

و سرانجام این بیت را می‌گوید:  
ما ز پی رنج پدید آمدیم

نه ز پی گفت و شنید آمدیم  
مخزن‌الاسرار، ۱۷۸  
که آیه‌ی «لقد خلقنا الانسان فی کبد» را به یاد می‌آورد؛ با این  
بینش، نظامی راه فلاح و رستگاری را در سبکباری می‌داند:

ای که در این کشتی غم جای توست  
خون تو در گردن کالای توست  
باز در افکن که عذابت دهد

پیشترک زان‌که به آبت دهد  
مخزن‌الاسرار، ۱۸۹

و:

رخت رها کن که گران رو کسی  
گر سبکی زود به منزل رسی  
مخزن‌الاسرار، ۱۹۶

و این ابیات عبارت معروف: «نجا الْمُخْفُونِ و هلك الْمُثْلون» را فرا یاد می‌آورد.  
تأثیر چرخ نظامی، گرچه گاه دست فلک را در کارسازی‌ها و سعادت‌بخشی‌ها باز گذاشته و گفته:  
چون فلکت طالع مسعود داد عاقبت کار تو محمود باد  
مخزن‌الاسرار، ص ۷۳

نظامی در شعر تصویر می‌کند که در چنین حال و هوایی، هرچه بگویی بر تو وبال آید و تو چنان باشی که هر لحظه شلاق محتسبی بر گرده‌ی تو فرود آید، و لذا زندگانی را خالی از لطف و شیرینی می‌یابد و صمیمانه توصیه می‌کند که مبادا ناگفتنی‌ها را بگویی که بسا زبان سرخ سرسبز بر باده داده:  
راحت این پند به جان‌ها درست

کافت سرها به زبان‌ها در است  
سر طلبی تیغ زبانی مکن  
روز نئی راز فشانی مکن  
مخزن‌الاسرار، ص ۲۴۰

### فرهنگ و اجتماع

تصویر و نمایی که نظامی از جامعه و حاکمیت روزگار خویش می‌کشد نشان می‌دهد که مانند همه جای روزگاران گذشته، حاکمیت به زور تکیه داشته و به تعبیری «هر که را زر در ترازو، زور در بازو» بوده، لذا می‌گوید:  
دو شیر گرسنه است و یک ران گور

کباب آن کسی ست کو راست زور  
در حالی که فضیلت آدمی حکم می‌کند که آن یک ران گور میان دو کس برابر قسمت شود تا هر دو سیر یا نیم‌سیر گردند.  
وجود ناسازی‌ها و بدفرجامی‌ها نظامی را آزرده می‌سازد، آن سان که دم عصیان برمی‌آورد و می‌سپارد در برابر ستم و ستم‌پیشگان باید به پا خاست و مبارزه کرد:  
به گرگی ز گرگان توانیم رست

که بر جهل جز جهل نارد شکست  
شرف‌نامه، ص ۱۰۷  
و جای دیگر می‌گوید: «که آهن به آهن توان نرم کرد»  
(شرف‌نامه - ۱۰۶)

اما از سخن نظامی چنین برمی‌آید که همواره حرف آخر از حلقوم قدرت و شمشیر برمی‌آمده و حق همواره با فرادستان بوده:  
سر و سیم آن بنده در سر شود  
که با خواجه‌ی خود به داور شود  
شرف‌نامه، ص ۴۴۲

### زنان در روزگار نظامی

تصویر و موقعیت زنان - این نیمه‌ی زنده‌ی پیکره‌ی جامعه - در آثار نظامی چنین توصیف شده:  
الف - از زن، به خاطر آفرینش لطیفش، انتظار مردی و مردانگی نمی‌رفته:

سمن نازک و خار محکم بود که مردانگی در زنان کم بود  
شرف‌نامه، ص ۴۱۵  
ب - زن رازدار نیست، پس نه راز به زنان بگو و نه پند از ایشان بشنو:

ز پوشیدگان راز پوشیده دار  
وز ایشان سخن نانیوشیده دار  
اقبال‌نامه، ص ۱۶۴

ج - زن موجودی ست فربیکار:  
بساز زن کو صد از پنجه نداند  
عطار در به سحر از ره براند  
خسرو و شیرین، ص ۳۲۷

د - زن بی‌وفاست:  
زن گر نه یکی، هزار باشد  
در عهد کم‌استوار باشد

فلک چون کارسازی‌ها نماید نخست از پرده‌بازی‌ها نماید  
خسرو و شیرین، ۲۰۰  
اما جای‌جای، آسمان و ستارگان و چرخ و دهر را در احوال آدمی و زمینیان بی‌تأثیر می‌داند:  
دهر مگو کرد بد ای نیک مرد  
دهر به‌جای من و تو بد نکرد  
باده تو خوردی گنه زهر چیست  
جرم تو کردی خلل دهر چیست  
مخزن‌الاسرار، ص ۲۴۳

### مردم و حاکمیت

از ورای آثار نظامی، تصویر مردم روزگار را - اگر محوومات، و اگر نه صاف و شفاف - می‌توان دید. در پایان یک حکایت از مخزن‌الاسرار، نظامی، سفره‌ی دل پر دردش را گسترده و از روزگار خویش که در آن «مردمی» نایاب و «مردان ناب» گم شده‌اند، چنین بیان می‌کند:

صحبت نیکان ز جهان دور گشت  
خوان غسل خانه‌ی زنبور گشت  
دور نگر کز سر نامردمی  
بسر حذرند آدمی از آدمی  
چون فلک از دور سلیمان بری‌ست  
آدمی آن‌ست که اکنون پری‌ست  
با نفس هر که درآمیختم  
مصلحت آن بود که بگریختم  
سایه‌ی کس فر‌همایی نداشت

صحبت کس بوی وفایی نداشت  
مخزن‌الاسرار، ص ۶ و ۱۳۵  
در چنین روزگاری که درها بر پاشنه‌ی خبرکشی و جاسوسی می‌چرخد، نظامی، مصلحت‌اندیشانه و خیرخواهانه به یاران و دوستداران خود سفارش می‌کند که راز دل و درد درون را در سینه نهفته دارند:  
به خلوت نیزش از دیوار درپوش

که پُر باشد پس دیوارها گوش  
خسرو و شیرین  
تردید نیست که در روزگار نظامی شحنه و عس از سوی، و دور و نزدیک از سوی دیگر، چراغ خبرکشی به‌دست، و برای جست‌وجو، تا پستوی خانه‌ی مردم را هم می‌کاویند. و نظامی که سایه‌ی شوم نامنی را همه‌جا می‌دید، سفارش می‌کرد:  
لب مگشا گرچه در او نوش‌هاست

کز پس دیوار بسی گوش‌هاست  
مخزن‌الاسرار، ص ۲۴۱

## خرافات و اعتقاد به جادو و افسون

سایه‌ی شوم خرافات بر ذهن و زندگی مردم سنگینی می‌کند، عقیده‌ی مردم روزگار نظامی آن است که «چشم بد» آسیب می‌رساند:

مباش ایمن از دیدن چشم بد

نه از چشم بد بلکه از چشم خود  
اقبال‌نامه، ص ۱۳۲

و برای پرهیز از این آسیب بایستی سپند در آتش ریخت:  
به هر جا که باشی تنومند و شاد

سپندی بر آتش فکن بامداد  
شرف‌نامه، ص ۶۷

و:

سپند از پی آن شد افروخته که آفت به آتش شود سوخته  
اقبال‌نامه، ص ۱۱۸

این اعتقاد نیز بوده که چون به کسی چشم زخم رسد، همان دم به خمیازه می‌افتد:

کسی را که چشمی رسد ناگهان

دهن دره‌اش اوفتد در دهان  
اقبال‌نامه، ص ۱۱۸

جستن چشم کسی خبر از رویداد عجیب یا دیدار غیرمنتظره‌ی شخصی می‌داد:

کنونم می‌جهد چشم گهربار

چه خواهم دید بسم‌الله دگر بار  
خسرو و شیرین، ص ۲۵۶

برای دفع دیو از آهن و بی‌اثر ساختن افسون از گیاه سداب بهره می‌جستند:

چنان در می‌رمید از دوست و دشمن

که جادو از سداب و دیو از آهن  
خسرو و شیرین، ص ۲۸۱

و:

ز سحر آن سرا را نیایی خراب که دارد سفالینه‌ی پُر سداب  
نیز عقیده بر این بوده که حال آشفته و عاشق و صرعی، به دیدن ماه نو بتر می‌شود، «کاشفته و ماه نو سازد» (لیلی و مجنون) و:

شیفتم چون خری که جو ببند یا چو صرعی که ماه نو ببند  
هفت پیکر

پری‌زده را با ورد و افسون علاج می‌خواستند:

از بهر پری‌زده جوانی خواهم ز شما پری‌نشانی

لیلی و مجنون، ص ۵۵۲

خروسی را که بی‌هنگام آواز خواند، صبح زود سر می‌بریدند:

خروسی که بی‌گه نوا برکشید سرش را پگه باز باید برید  
شرف‌نامه، ص ۱۷۹

و:

نبینی مرغ چون بی‌وقت خواند به‌جای پرفشانی سر فشانند؟  
خسرو و شیرین، ص ۵۴۶

عاشق چون می‌خواست مشوق را بر خود مهربان و او را به دیدارش بی‌قرار سازد، اسمی چند بر فلفل خوانده، بر آتش می‌ریخت.  
(نک: لغت‌نامه):

پلهلی چند را بر آتش ریز غلغلی در فکن به آتش تیز

هفت پیکر ■

چون نقش وفا و عهد بستند

بسیار جفای زن کشیدند  
در هیچ زنی وفا ندیدند  
لیلی و مجنون، ص ۱۸۶

ه - برای محکومیت زن همان زن بودن کافی است و این البته بسی دور از انصاف و منطقی است:

اگر زن خود از سنگ و آهن بود

چون زن نام دادی نه هم زن بودی؟!

شرف‌نامه

و:

زن گر چه بود مبارزافکن آخر چو زن ست هم بود زن  
لیلی و مجنون، ص ۲۳۱

بدین ترتیب دانسته می‌شود که عصر نظامی، سیطره‌ی محض مردسالاری است، زن همان به که آرایشگر خویشتن برای دلیری از شوی خویش باشد، زن را نمی‌برازد که در هیچ حرکت و کوشش اجتماعی شرکت کند:

زن آن به که زیور کشد پای او

نه زن دان که زندان بود جای او

شرف‌نامه، ص ۳۷۰

همواره مرد بر زن و پسر بر دختر برتری دارد، در عصری که چنین نابرابری دور از منطق، سایه افکند:

ز فرزند فرخنده دادم خبر پسر بود و باشد پسر تاج سر  
اقبال‌نامه، ص ۸۰

اما آن بینش حکیمانه‌ی نظامی، گاه او را وامی‌دارد که از سر آگاهی سخنی گذرا بگوید و شایستگی و اهلیت زن را تأیید کند:

نه هر کو زن بود نامرد باشد

زن آن مرد است کو بی‌درد باشد

بسا رعنا زنا کو شیرمرد است

بسا دیبا که شیرین در نورد است

خسرو و شیرین، تصحیح ثروتیان، ص ۶۹۱

و جایی هم زن را دوست و شریک زندگی مرد دیده، مردانه توصیه می‌کند که به یک دوست و شریک بسنده کنی بهتر:

به چندین کنیزان وحشی‌نژاد مده خرمن عمر خود را به باد  
یکی جفت همتا تو را بس بود که بسیار کس مرد بی‌کس بود

اقبال‌نامه، ص ۵۹

## عقاید، آداب و شیوه‌های زیستی

در هر زمان و هر جا، نایمی از نبود کالا و خورد و خوراک، مردم را به نوعی دوراندیشی و عاقبت‌نگری وامی‌دارد:

هر که جهان خواهد کاسان خورد

تابستان، غم زمستان خورد

مخزن‌الاسرار، ص ۱۷۶

نگران بودن از فردا و فرداها نه تنها ایجاب می‌کرد که آذوقه‌ی ماه‌ها پس را گرد آورند و انبار کنند، بلکه حتا چیزهای به‌دردنخور را هم نگاه می‌داشتند به امید آن که روزی به کار آید:

بخر کالای کاسد تا توانی به کار آید یکی روزت چه دانی  
درستی گرچه دارد کار و باری شکسته بسته نیز آید به کاری

خسرو و شیرین، ص ۶۱۰

و:

میفکن کول گرچه خوار آیدت که هنگام سرما به کار آیدت  
شرف‌نامه

